

امید و تلاش در اندیشه و اشعار سید اسماعیل بلخی مبتنی بر آیات قرآن کریم

زکریا فصیحی^۱

چکیده

«امید» و آینده‌نگری از پایه‌های اساسی زندگی و «تلاش» بارزترین دلیل معناداری زندگی در اندیشه انسان است. هدف مقاله حاضر بررسی این دو مفهوم در اندیشه و اشعار علامه سید اسماعیل بلخی است که مبتنی بر آیات و روایت و با روش توصیفی تحلیلی صورت گرفته است؛ بررسی نه به معنای مفهوم‌شناسی بلکه به معنای جایگاه و اهمیت این مفاهیم. علت انتخاب این موضوع این است که علامه به عنوان یک انسان افغانستانی، می‌تواند یکی از بهترین الگوهای در مبارزه با ناامیدی و تلاش برای فایق آمدن بر مشکلات زندگی فردی و اجتماعی برای انسان‌های افغانستانی امروز باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که ایشان با در نظر داشت آموزه‌های اسلامی و قرآن کریم، داشتن همت بالا، تلاش بی‌وقفه و مبارزه با جهل و خرافاتی که باعث عقب‌ماندگی جامعه و عقیم ماندن اندیشه‌ها می‌شود را به ملت خود سفارش کرده است. تلاشی که او سفارش کرده، گاهی در پوشیدن لباس رزم و ایثار جان، گاهی در قامت قلم و دانش، گاهی در تفکر و موقعیت‌شناسی و پرورش استعداد سیاسی، قابل تحقق است. لذا این مخاطب او است که باید استعداد و توان و تلاش خود را طبق شناخت مقتضیات زمان و مردم به کار بگیرد، درحالی که هرگز حق ندارد از رسیدن به نتیجه تلاش خود ناامید شود.

کلیدواژه‌ها: امید، تلاش، علامه بلخی، آینده‌نگری، قرآن کریم، جهان‌بینی توحیدی

۱. گروه کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی حکمت و مطالعات ادیان، جامعة المصطفی العالمیه، غور، افغانستان.

ایمیل: zfs110110@gmail.com

مقدمه

۱. خواست‌ها و گرایش‌ها در کنار شناخت‌ها و ادراک‌ها، از امور فطری انسان است. هر انسانی می‌داند که برای رسیدن به خواست‌ها و محقق کردن آرزوها، تلاش و زحمت لازم است و «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود»، برای همه یک قضیهٔ بدیهی منطقی است. طبق مفهوم عکس این قضیه، رسیدن به خواست‌ها بدون تلاش، خیال‌پردازی و خام‌اندیشی است؛ اما گاهی علل و عواملی فراهم می‌شود که رسیدن به خواست‌ها را در نظر انسان محال جلوه دهد. لذا ممکن است انسان دست از تلاش بردارد و این محال بودن را باور کند. جدا از تعریف دقیق منطقی، این حالت همان ناامیدی است؛ اما منطق و شعور انسانی و نیازهای زندگی، اقتضا می‌کند که انسان نباید تسلیم شرایط و عوامل این‌چنینی شود تا شیرازهٔ اصل زندگی‌اش از هم بپاشد، بلکه باید در هر حال با امید به توانایی خود و امداد الهی، دست از تلاش و تکاپو برندارد. البته نه تلاش مطلق یا بی‌هدف، بلکه اول باید بر اساس تشخیص عقلانی، استفاده از تجارب دیگران و دیدگاه دانشمندان، راه درست را انتخاب کند آنگاه با امیدواری و توکل و مدیریت زمان و امکاناتی که در دست دارد، برای رسیدن به هدفش تلاش کند.

۲. ما مردم افغانستان از وقتی که چشم گشودیم، پدران و مادران خود را سر در گریبان غم دیده‌ایم. چشم و گوش ما از جنگ و جنازه و آواز تانک و تفنگ پر بوده است. نان را با خون دل خورده‌ایم و نفس را با آه و حسرت کشیده‌ایم. دیدن ویرانی و شنیدن ضجه و فریاد را عادت کرده‌ایم و وای بر کسی که بر چنین اموری عادت کند. در غم‌زدگی و فقر و آوارگی، همیشه در صدر جدول مردم‌شناسان جهان بوده‌ایم. اصلاً دردهای بی‌درمان ما و آنچه بر ما رفته و ما دیده و کشیده و چشیده‌ایم، قابل شمارش نیست! بر این اساس زنده ماندن ما اگر نگوییم معجزه است، می‌توانیم بگوییم: الف) بسیاری از بزرگ‌ترهای سیاسی ما از بی‌ننگی و بسیاری از مردم ما از ناچاری و عادت‌وارگی زنده مانده‌ایم و ب) با امید به آیندهٔ بهتر و تلاش برای محقق کردن خواست‌های فردی و اجتماعی، خود را زنده نگه داشته‌ایم.

زندگی بسیاری از مردم ما از طریق گزینهٔ ب تأمین شده است؛ زیرا در سخت‌ترین



شرایط چه در داخل کشور و چه در دنیای آوارگی، دنبال کار و تلاش و دانش بوده‌اند و این بزرگ‌ترین دلیل برای امیدواری این مردم به آینده و تغییر سرنوشت اکنونشان است. در این مقاله امید و تلاش در اندیشه و اشعار علامه شهید سید اسماعیل بلخی (ره) بررسی می‌شود که آبخور اندیشه ایشان هم قرآن و روایات و آموزه‌های دینی است؛ مردی که ۱۴ سال زندان دهم‌زنگ کابل، در حکومت ظاهرشاه نیز نتوانست امید را از او بگیرد. او با امیدی که برای تغییر آینده ملت خود داشت، در سخت‌ترین شرایط زندگی در زندان هم دست از تلاش نکشید. تلاشش جامه شعر و پند پوشید و از زندان بیرون درز کرد تا برای ملت آن روز و امروز و فردایش، راهنما و راهگشا باشد. لذا او به عنوان یک انسان افغانستانی، یکی از بارزترین الگوهای تلاش و مبارزه با شدايد اجتماعی و سیاسی برای انسان‌های افغانستانی دیگر است.

۱. تلازم امید و تلاش در زندگی انسان

مثلاً امید، تلاش و هدف (جدا از نوع و کیفیت و کمیت هر کدام) تقریباً تمام حیات یک انسان معمولی را پوشش می‌دهد. «هدف» اقتضای معناداری حیات بشر است و کی هست که برای رسیدن به هدف، ضرورت «تلاش» را در نیابد. رسیدن به هر هدفی در حیات هر انسانی، سختی‌ها و مرارت‌های خاصی دارد که گاهی تحمل آن‌ها از توان انسان‌های عادی خارج است. در این صورت یک نیروی درونی لازم است که روحیه آدمی را برای تحمل رنج مسیر هدف، قوی و تلخی‌های روزگار را شیرین کند. این نیرو همان «امید» است. بنابراین برای معناداری زندگی، تنها هدف کافی نیست، بلکه نگرش ذهنی و عاطفی لازم است که تمرکز انسان را بر زندگی بیفزاید و توان و تلاش و انگیزه‌اش را مضاعف کند و آن نگرش را «امید» تأمین می‌کند. نکته لازم‌الذکر اینکه نقش امید، ایجاد انگیزه و افزایش تحرک و تلاش برای رسیدن به هدف و موفقیت است و گرنه امید تنها، به آرزوی بیهوده و خیال‌پردازی می‌ماند که نوعی حماقت است. از این رو حضرت امام علی^(ع) می‌فرماید: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو... لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرِ مِنْ عَمَلِهِ؛ از کسانی مباش که بیش از تلاش و عملش، امید دارند». (نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰)

۲. از بلخی و زمانه او تا ما و زمانه ما

انسان‌های نامدار عرصه سیاست و تشکیلات و امور چریکی و اقتصاد و ایدئولوژی دنیا همان قدر که به آینده ملت خود امیدوار بودند، برای رسیدن به آن تلاش کردند و رنج و زجر و زندان و شکنجه و تبعید متحمل شدند. این‌ها از همین انسان‌های معمولی که از جمع مردم عادی برخاستند؛ از کسانی مثل چ‌گوارا و نلسون ماندلا و... بگیرید تا شرقیانی که یکی از آن‌ها عالم وارسته علوم دینی، شاعر سیاستمدار و عارف انقلابی شرق، شهید سید اسماعیل بلخی بود. اگرچه چهارده سال از عمر انقلابی‌اش، در سیاه‌چال‌های دهم‌زنگ سپری شد؛ اما افکار ناب و روشنگرش را سرود و در آن روی پاکت سیگار دیگران، حواشی روزنامه‌ها و پاکت‌های کاغذی چای و شکر، نوشت و به بیرون از زندان فرستاد تا روحیه‌بخش و راهنمای ملتش باشد. با زبان شعر و روحیه تغزل، از بیدار شدن مردم و ناهنجاری‌های اجتماعی و سیاسی حاکم بر کشور گفت و جوانان تحصیل کرده وطن را برای فردای جامعه و کشور و دیانت و سیاست نصیحت و راهنمایی کرد. هزار افسوس که آنچه از سروده‌های او به دست ما رسیده، تقریباً پنج هزار از ۷۵ هزار بیت است.

این روشن است که تا کسی از جو حاکم و جور جاری بر خود و ملتش به تنگ نیاید، به جنگ نمی‌آید. نارضایتی از جو موجود و امید رسیدن به جو مطلوب است که به انسان‌هایی مثل علامه بلخی توان و روحیه بیدار و بیدارگر می‌دهد. با نگاه قیاسی زمانه بلخی و زمانه ما، به راحتی می‌توان گفت که بلخی در زمانه‌ای برای حرکت و تلاش ایستاد که در میان مردمش، نیرویی از نظر علمی و بصیرت سیاسی و روحیه چریکی و نظامی، به اندازه مردم زمانه ما نداشت؛ اما با امید به آینده و وجدان وظیفه‌شناس در قبال مردم و نسل‌های بعدی‌اش، علیه استبداد ایستاد و تاوان کارش را نیز پرداخت کرد. سیره و اندیشه بلخی به ما می‌آموزاند که اگر او در آن زمان و با آن شرایط، ناامیدی را در خود راه نداد و برای تغییر سرنوشت مردمش تلاش کرد، ما نباید از لطف خدا و توان مردمی خود ناامید باشیم. تنها هزینه‌اش بیداری و هوشیاری است که باید با ایجاد اتحاد و همبستگی ملت حفظ شود. با توجه به شرایط زمانه



ما و نخبگان علمی که در میان مردم ما قد برافراشته‌اند، تغییر جو فرهنگی موجود و ساخت آینده نیک و پرثمر علمی و تربیتی برای ما یک ضرورت ملی و وجدانی است. به قول اکرم عثمان که وظیفه نویسنده افغانستانی را مقابله با گندیدن و انحطاط ذهن می‌داند و می‌گوید: «ما باید به آزادی جسم و جان و جامعه اقتدا کنیم و زندگی را از این موضع به باور بگیریم. جاری بودن دریاوار برای جامعه ما به مثابه آب و هوا و نور آفتاب است. اگر بایستیم، دیگر دلیلی برای حضور ما در این دنیا باقی نمی‌ماند». (عثمان، ۱۳۸۸، ۱: ۱۲-۱۳)

هرچند کشتی مردم ما در همیشه تاریخ افغانستان، از تبعیض و تعصب ناخدا گرفتار گرداب و تلاطم بوده است؛ اما مردم ما در عصر کنونی می‌توانند با سلاح دانش و تلاش خستگی‌ناپذیر، خود را به دامن ساحل برسانند. مرحوم علامه می‌گوید: «کشتی شکسته‌ایم ز بیداد ناخدا / بر تخته‌پاره تا که تلاطم چه می‌کند / مقصد اگر نه دامن ساحل گرفتن است / این موج در کناره قلزم چه می‌کند». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۸۳)



سراسیمه‌روزی سیاسی ما هم اگر در گذشته، صد درصد کار رقبای قومی و نژادی یا مذهبی بود، در برهه خاصی از دوران معاصر، این عامل قطعاً صددرصدی نبود. مجراها و زمینه‌هایی ایجاد شد که منافع سیاسی قابل توجه مردم ما را تأمین می‌کرد؛ اما آنان که باید در حد لازم تلاش و لابی‌گری سیاسی می‌کردند، کم گذاشتند. هرچند کسانی مثل خود علامه خوب ظاهر شدند؛ اما به‌رغم تلاش‌ها و دلسوزی‌های فراوان، به دلایلی و عواملی، به مقصد نهایی نرسیدند. اگرچه روح بیداری و عصیان در برابر بیداد را در مردم خود احیا کردند و این خدمت بسیار ارزنده‌ای است. علامه هم گویی همین تصویر را به تصوّر می‌گیرد و از کم‌کاری‌های برخی معاصرین خود می‌نالد و پندی سیاسی به آیندگان می‌دهد که اگر عاشق هدف باشید، با تلاش و ایثار و اتکا به توان خود، می‌توانید موفق شوید: «کیست عاشق؟ آن‌که پیش از مرگ ایثاری کند / زندگی را یک نفس صرف ره‌یاری کند / کن برون از جیب استعداد، دستی بهر کار / چند گویی دستی از غیب آید و کاری کند». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۸۲)



۳. تبلور امید و تلاش در اندیشه و اشعار علامه بلخی

شعر با ویژگی‌های خاصی که دارد، یکی از تأثیرگذارترین ابزار ارتباطی است و هرکسی به فراخور دانش و دغدغه خود این وسیله را به کار می‌گیرد. در این میان «شعر بلخی تنها از جنس وزن و طرح و ردیف و قافیه و محصول دل‌باختگی‌های شاعرانه نیست که ذهن خود را با صور خیال و صنایع ادبی خالی کرده باشد، بلکه اشعار او از چشم‌اندازهای وسیع هستی‌شناسی و انسان‌شناسی سرشار است. او نه تنها دردها و دواها، نارسایی‌ها و رسایی‌ها و لغزشگاه‌ها را بازشناسی و معرفی می‌کرد، بلکه می‌کوشید علت‌های زایش و رشد رسایی‌ها و راه نفوذ و نابودی نارسایی‌ها را نیز بشناساند» (تابش هروی، ۱۳۹۲).

از آنجا که او یک عالم دین و با نوع جهان‌بینی دینی آشنا بود، آب‌سخور اندیشه‌اش نیز قرآن و روایات و سیره معصومین است. اگر او سخت‌ترین جو‌روزرگار و تاریک‌ترین سیاه‌چال زمان تاب می‌آورد، یقیناً به «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»^۱ (زمر: ۵۳) و همین‌طور به «لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۲ (یوسف: ۸۷) ایمان راستین داشت. او به خوبی می‌دانست این تنها رحمت خداوندی تنها برای آلودگی نفسانی و مسدود ندانستن باب توبه نیست، بلکه رحمت بی‌منت‌های الهی شامل رحمت خواهان و تضرع‌گران است. اینک به بررسی بازتاب امید و تلاش در اندیشه شهید بلخی می‌پردازیم که در آینه اشعار او انعکاس یافته و برای نسل امروز و آینده ملتش به یادگار مانده است:

۱-۳. امید و تلاش جوهره حیات آدمی

در بینش دینی توکل به خداوند یکی از آموزه‌های اساسی و مهم است؛ اما با درد و تأسف، برخی از مسلمانان نگاه انحرافی به این آموزه ارزشمند پیدا کرده‌اند و اشتباهی چشم به آن می‌دوزند. کاستی‌های زندگی خود را در کمال تنبلی و سستی، با توکل بر خدا توجیه می‌کنند. درحالی‌که خداوند هم فرمود: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»

۱. از رحمت خدا ناامید نشوید.

۲. از رحمت خدا نومید مباشید زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.



(نجم: ۳۹) و هم فرمود: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران: ۱۵۹)؛ «به انسان چیزی جز ماحصل سعی و تلاشش نمی رسد» و «هرگاه قصد کاری کردی و برای انجام دادن آن به پا خاستی، بر خداوند توکل کن که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد» و خدا کسی را که دوست داشته باشد، قطعاً یاری اش می کند.

جالب است که خداوند در آیه فوق، عزم و همت بنده اش را بر توکل به خود مقدم داشته است. از کنار هم قرار دادن این دو آیه و آیاتی که محتوای مشابه این دو آیه دارد، روشن می شود که انسان باید توان و تلاش عقلی و جسمی خدادادی خود را به کار بگیرد، آنگاه برای دستیابی به نتیجه کار، به خداوند توکل کند؛ یعنی وظیفه خود را انجام بدهد و نتیجه را از خداوند توقع داشته باشد. خداوند در صورتی که بندگان را وظیفه خود را با تلاش و تکاپو درست انجام دهند، به کمک آنان می آید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ». (محمد: ۷) روشن است که یاری درجایی محقق می شود و از نظر منطقی متوقع است که توان و تکاپویی برای «آغاز حرکت» وجود داشته باشد تا آن یاری برای «تداوم حرکت» به سراغ انسان بیاید. پیامبر بزرگ الهی حضرت یعقوب^(ع) نیز وقتی فرزندان را راهنمایی می کرد، ترفند نیفتادن در ورطه مشکل احتمالی یا راه های برون رفت از مشکل احتمالی را نشان شان داد، سپس به نحوی سفارش شان کرد که توکلتان به خدا باشد. (ر.ک. یوسف: ۶۷) این یعنی سنجش جوانب قضایا با عقل انسانی، وظیفه اولی و انسانی بنده و توکل بر خداوند وظیفه ثانوی و ایمانی او است. البته نه به این معنا که اول باید متکی به خود بود، اگر نشد کار را به خدا وا گذاشت و بر او توکل کرد، بلکه به این معنا که تلاش خود را باید داشت و درعین حال برای رسیدن به نتیجه، به خداوند توکل کرد. علامه بلخی با همین نگاه درست و منطقی بر اساس منطق قرآن کریم به آموزه توکل، مرتبه توکل را پس از تلاش و تکاپوی انسانی می داند و می سراید: «عجب است زان توکل که تو بار خلق باشی / به قفای سعی و کوشش بود اتکال، برخیز». (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۱۸)



۲-۳. تلاش و جویندگی

جویندگی و یابندگی، لازم و ملزوم همدیگر است. جویندگی همان تلاش و تکاپو و یابندگی برآیند آن است. علامه بلخی گویی جویندگی و تلاش را برای افراد و جامعه گیرمانده در بن بست درماندگی و سردرگمی، سفارش می‌کند؛ زیرا این دو نردبان پرش به سمت مقصد رهایی است: «در بیابان طلب جوینده باش / کاقبت راهی به جایی بوده است / نردبان کاخ مقصد کوشش است / ناری، درس رسایی بوده است». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۲۶)

علامه حتی برای روشن تر شدن مقصود، مصادیق تاریخی از نوع عاشقانه‌اش را به مخاطب معرفی می‌کند که اگر عاشق هدف و مقصود هستی، پس چون عاشقان سینه‌چاک روزگار، در پی معشوق باش. یا به آن می‌رسی یا در راهش فدا می‌شوی و در هر دو صورت ملامت نخواهی بود: «یک‌چند اگر در طلب خیمه لیلا / هم‌مکتب مجنون نشوی، پس چه توان شد». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۷۳) «دنبال مطلب داشتن درس از زلیخا بایدت / جز بی‌دویدن در پی‌اش چاک‌گریبان کی رسد؟». (همان، ۲۷۰)

مطمئن‌ترین و امیدبخش‌ترین راه رسیدن به هدف، با تلاش و تکاپو به دنبال آن دویدن است. چنانکه مولانا از زبان رسول اکرم^(ص) می‌سراید: «گفت پیغمبر که چون کوبی دری / عاقبت زان در برون آید سری / چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک / عاقبت اندر رسی در آب پاک». (مولوی بلخی، ابیات ۴۷۸۲ و ۴۷۸۴) بالاخره نتیجه اصرار بر کوبیدن دروازه، باز شدن آن و تلاش برای کندن و برون آوردن خاک از چاه، به آب مقصود رسیدن است.

۴. علامه بلخی و تلاش برای بهبود وضعیت جامعه

از آنجاکه علامه در دامن فرهنگ اسلامی و بر اساس جهان‌بینی توحیدی پرورش یافته بود، شاید جو خفقان حاکم بر فرهنگ کشور و مردمش را برنمی‌تافت. تحرک تشکیلاتی و سیاسی فرهنگی او که در اشعارش نیز تبلور و بسامد خاص دارد، نشان می‌دهد که او از جو حاکم بر کشور و مردمش بسیار دل‌چرکین بوده است. او



می‌خواست در سایه رسیدن به هدفش، به فرهنگ و اخلاق و سیاست فضیلت‌محور نیز خدمتی کرده باشد. برای تحقق این مهم به امور ذیل پای می‌فشرد:

۱-۴. عمل‌گرایی

عمل‌گرایی یا (Pragmatism) جدا از معنای فلسفی_غربی‌اش (روش، نظریه حقیقت)، (ر.ک. بیات، ۱۳۸۶: ۸۴-۱۰۰) یک اصل عقلی، منطقی و قرآنی منتج است. از نظر قرآن (نجم: ۳۹ و مدثر: ۳۸) دست‌آورد انسان، مرهون عمل او است و از نظر عقلی_منطقی هم «هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت» (حافظ) یا «هر کو عمل نکرده و عنایت امید داشت / دانه نکاشت ابله و دخل انتظار کرد». (سعدی، گلستان، ق ۱۲) علامه بلخی با اندیشه فلسفی_سیاسی و روحیه عرفان عملی، در آینه اشعارش بسیار عمل‌گرا انعکاس یافته است. هرچند سبک زندگی او نیز همین امر را نشان می‌دهد؛ اما ما اینجا بلخی را در آینه اشعارش به تماشا نشسته‌ایم که سخنگوی افکارش است. یکی از دغدغه‌های اساسی ایشان عمل‌گرایی است و البته تلاش و واژه‌های مترادف آن در اشعار ایشان، به پشت گرمی عمل معنا می‌یابند: «با کثرت دعوی‌ها، مقصد نشود حاصل / گفتار یکی کافی است، کردار فزون باید» (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۹۷) «بلخیا حسن امل سهو است بی‌رنج عمل / حاصل بی‌تخم و محنت را چسان امید داشت؟». (همان، ۲۴۱)

او آرزوی بدون تلاش را اشتباه می‌دانست و به کشتزاری تشبیه می‌کرد که بذری در آن کاشت نشده باشد. امید برداشت محصول از چنین مزرعه‌ای، کار عاقلانه نیست و عکس منطقی این سخن علامه، همان حرف سعدی است که گفت: «مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد».

۲-۴. پرهیز از شعاریا ادعای خالی از تلاش

پرهیز از شعار بدون عمل، عکس منطقی همان عمل‌گرایی است؛ اما چون علامه به‌صورت ویژه روی این خصلت بد، انگشت گذاشته و از حرافی و حرافان بسیار ملول است، به این عنوان اشاره می‌شود. ایشان گویی حرف زدن بدون اجرا را وصف

ضعیفان می‌داند؛ همان‌هایی که در ذهن خود رسیدن به مقصد را محال می‌دانند و فقط در وادی سخن و لاف زدن، فعالند: «کی دهن شیرین توان از صحبت حلوا فروش / بگذر از الفاظ، معنی باش با معنا فروش» (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۳۳) «ز عصای قال بگذر، به قدوم حال برخیز / که به کاروان رسیدن نبود محال، برخیز». (همان، ۳۱۸)

۵. عوامل بیداری و مصادیق تلاش در اشعار علامه بلخی

بر اساس جهان‌بینی توحیدی، همهٔ ناملایمات روزگار جزا و کیفر کردار گذشته انسان نیست، بلکه حکمت برخی از آن‌ها انتباه و بیدار کردن انسان است؛ زیرا ما طبیعتاً تا به چیزی احساس نیاز نکنیم، در پی‌اش نمی‌رویم. درحالی‌که داشتن آن و بهره‌وری از آن برای رشد زوایای مختلف زندگی و شخصیت (فردی و اجتماعی) ما لازم است. همهٔ ما استعداد رسیدن به مایحتاج خود را داریم؛ اما گاهی در اثر عللی از این استعداد خود غافل می‌مانیم. از سوی دیگر مطمئنیم خدایی که ما را آفریده، بر خود فرض کرده که همهٔ مایحتاج مادی و معنوی ما را هم فراهم کرده است. اصلاً این امر اقتضای رحمت رحمانی خداوند است که خود نیز فرمود: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛ (انعام: ۵۴) و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، بگو درود بر شما. پروردگارتان رحمت [بر شما] را بر خود لازم کرده است. علامه عوامل بیداری را این‌گونه معرفی می‌کند:

۱-۵. ابتلا

در صورتی‌که ما از استعدادهای خود غافل شویم، ناملایمات روزگار به سراغمان می‌آید تا بیدارمان کند. فلسفه و ارزش بیدار شدن، تحرک و راه افتادن به دنبال مقصود است نه فقط آگاهی یا انتباه خالی از عمل. همین حرکت را می‌توان تلاش نامید و برای رسیدن به مقصود هم نباید ناامید شد؛ زیرا ناامیدی بذر تلاش را در زمین جان انسان نابود می‌کند. با این نگاه، ناملایمات و سختی‌ها به جای «بلا»، نام «ابتلا» به خود می‌گیرد. علامه بلخی از نظر تنوری در برابر ناملایمات، بر این باور است که «انسان تا به رنج و درد و کمبود و... مبتلا نشود، بینا و شنوا نمی‌شود». (تابش



هروی، ۱۳۹۲: ۲۲۵) اصلاً رنج بردن و سختی کشیدن برای رسیدن به مقصود مادی و معنوی، امر اجتناب‌ناپذیر است. حضرت ابراهیم^(ع) تا به کوره ابتلا پخته نشد، به مقام امامت نرسید و حضرت یوسف^(ع) تا از سختی‌های چاه و زندان نگذشت، به عزیزی نرسید. مردان روزگار و قهرمانان داستان‌ها نیز در اوج ابتلاها کشف و شناخته می‌شوند: «عزیزی‌های دوران را ضرور است / فروش و چاه و پیراهن دریدن» (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۹۷)

یوسف وقتی به عزیزی مصر رسید، طبیب دواری برای درمان درد مردم بی‌نوا شد که سال‌ها از چشم مسئولین کشوری پنهان مانده بودند. لذا رنج وقتی مقدس است که جان آدمی را جلا و صفا دهد و پله‌ای برای ترقی و جبران کاستی‌ها و رفع معایب خودی و اجتماعی شود. نه چون برخی از فرعون‌صفتان روزگار ما که وقتی با خون و جان یا رأی مردم سکوی پرش خود را ساختند، ادعای بی‌نیازی از مردم کنند. علامه بلخی رنج و محنت را با این نگاه به نظاره می‌نشیند و رنجوران و محنت‌رسیدگان جامعه خود را راهنمایی می‌کند: «عیار سکهٔ مرد است، محنت ایام / زر ار عیار نگیرد، منہ بر او زر، نام» (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۵۵) «هشدار کاین بیابان بی‌خار نیست گامی / مرد آن بود که گل چید از خار زندگانی». (همان، ۴۵۶)

لذا علامه چنانکه سختی‌های دوران را ابتلا و مایه بیداری می‌داند، شکیبایی در برابر آن‌ها و سعی در نجات از آن‌ها را مصادیق تلاش و تکاپو اعلام می‌کند و با امید و تلاش، چیدن گل ترقی و موفقیت را از خارهای روزگار هم ممکن می‌داند.

۲-۵. درد مقدس داشتن

خاصیت درد، بی‌تابی است و وقتی انسان بی‌تاب شد، در پی درمان رفتن اولین کاری است که می‌کند. البته هر چیزی که انسان را بیدار و وادار به حرکت و تکاپو کند، باید مقدس و ارزشمند باشد. مقدس بودن درد، برآیند متعلق درد است و درد اگر دینی فرهنگی و مردمی باشد، هم مقدس و هم نعمتی بسیار ارزنده است. چنین دردی است که خواب را با چشم انسان دردمند بیگانه و روح غیرت و همت و آزادگی و مردانگی را در وجود او احیا می‌کند. همین نوع درد سرچشمهٔ برکات فراوانی می‌شود

که تقدس آن را می‌تواند چند برابر کند؛ زیرا به قول مولانای بلخ: «هرکجا دردی دوا آنجا رود / هرکجا فقری نوا آنجا رود / هرکجا مشکل جواب آنجا رود / هرکجا کشتی است آب آنجا رود» (مولوی بلخی، ابیات ۳۲۱۰ و ۳۲۱۱)

البته درد داشتن چیزی و آگاه بودن از این درد چیزی دیگر است و این آگاهی از درد است که انسان را بی‌تاب و برای درمان مهیا می‌کند. لذا علامه می‌گوید: «خفتن اندر بستر اظهار درمانگاه نیست / درد را خود پای همت سوی درمان رفتن است». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۲۳) همین مفهوم را با زبان دیگر می‌سراید: «شرار و التهاب آتش عشق / ز دل بوی کبابی را برآرد» (همان، ۲۵۸) علامه انگار نفرت قلبی خود را از گویندگان بی‌عمل نیز ابراز و آنان و خود را به غمخواری مردم توصیه می‌کند: «تا چند با زبان شده‌ایم آشنای خلق؟ / بهتر که دل کنیم به غم مبتلای خلق». هرگاه مردم و جامعه به درد بیچارگی و بی‌نوایی مبتلا شده، بر نخبگان سیاسی و علمی و فعالان اجتماعی و اقتصادی ما است که با تلاش و تکاپو در پی درمان برآیند.

۳-۵. امید به آینده

علامه انگار ناامیدی را زهر مهلکی اجتماعی دانسته و سفارش می‌کند: «در پیچ و شکنج دهر نومید نباید شد / مردانه در این وادی با شور و نوا باشید». ایشان به این‌که «همیشه در روی یک پاشنه نمی‌چرخد» یا «پایان شب سیه سپید است»، بسیار باورمند است. با آنکه سال‌های حبسش بسیار طولانی و جرمش نیز از نظر حاکمیت وقت، بسیار سنگین بوده که قطعاً بی‌رنج و عذاب هم نبوده است؛ اما ذره‌ای از اندیشه و ایدئولوژی پا پس نکشیده است. لذا با صلابت و پرامید می‌سراید: «پرگار چرخ گردون، دارد مدار آخر / این گردش و تپش‌ها گیرد قرار آخر / غم نیست گر که ما را طوفان شکست کشتی / آری که بحر غم هم دارد کنار آخر». (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۰۱-۳۰۲)

البته این امیدواری و تلقین روحیه مثبت در خود، از ظرافت‌های علم روانشناسی است که گویی علامه با این نگاه از آن بهره می‌برده است. این نگاه او چنان ثابت بوده که سرانجام خود صید شده‌اش را پیچکی می‌بیند که بر تنه درخت صیاد می‌پیچید،



می خشکاند و مرگش را اعلام می کند: «بلخیا دیگر چه می پرسی اسیر دام را / آن قدر در این قفس ماندیم تا صیاد مرد». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۶۵)

۶. ملزومات امید و تلاش

امید و تلاش با همه اهمیت و ثمری که دارد، ایجاد و تقویت و تداوم خود را مدیون امور ذیل است که در اشعار علامه نمود بارز دارد:

۱-۶. همت

بر اساس ابیاتی از علامه، همت بیشتر پایه های تلاش را مستحکم می کند تا اینکه ارتباط تنگاتنگی با امید داشته باشد. علامه در عین در نظر داشتن نرمی آب، همت مردانه مردان را با صلابت و خروش آب به تشبیه می گیرد که چگونه از پس سختی سنگ برمی آید. رهایی انسان از چنگ مشکلات، در گرو همت و تلاش او است و اصلاً از نظر علامه عیار مردانگی مرد، همت است که اگر مرد این صفت را نداشته باشد، نوبت به امتحان دیگر نمی رسد تا مردانگی اش ثابت شود:

همت چو چشمه ای است نهان در نهاد مرد / کاخر فشار آب شکافد جبال را.
(بلخی، ۱۳۸۱: ۱۹۱) آزادی دو گیتی یابی زیمن همت / ای خواجه جنبشی کن، تا کی غلام مردن؟ (همان، ۳۹۴) مرد را نبود به غیر از یک نفس همت عیار / بر زر خالص چه حاجت امتحان دیگری.

در ذهن بسیاری از مردم عوام، تفکر «بنده اقبال خود بودن» نقش بسته و پای هر پیروزی و شکست را به موی بخت و اقبال گره می زنند؛ اما علامه بر این باور است که اگر همت نداشته باشی و تلاش نکنی، نور افکن اقبال و شانس، بی فروغ خواهد بود. لذا برای اثبات اهمیت همت، با نگاه آمیخته به صنعت ادبی «تشخیص»، می گوید: «همت ار پیشرو نیر اقبال نبود / تا دل بحر چسان قطره دریا می رفت؟». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۴۸)

ایشان در یک تشبیه بسیار ملموس دیگر بر این باور است که وقتی قطره باران با آن کوچکی همت راه افتادن از بلندای آسمان را دارد تا خود را به دریا برساند و به آب

خروشان اقیانوس ملحق شود، انسان چرا همت نکند و خود را به مقصود نرساند! چه بسا آن قطره در آغوش صدف بغلتد و از هم‌نشینی با آن به مروارید گران بها بدل شود، انسان چرا همت جزم نکرده و خود را به کمالات والای انسانی و اهداف سیاسی و اجتماعی نرساند! لذا علامه سرنوشت قطره را پیش نگاه مخاطب به تصویر می‌کشد تا مخاطب، استعداد انسانی و قابلیت وجودی خود را در نظر گرفته به سمت مقصود حرکت کند: «خواهی که کمال آری، رو جانب موج آور / بر قطره نیشان بین، نم رفت و گهر آمد».

علامه حتی مسیحا شدن حضرت عیسی^(ع) را نیز ناشی از همت و جوهره وجودی خود او می‌داند و بر این باور است که خود آن حضرت بوده که با همت و تلاش معنوی، قابلیت دریافت فیض را در وجودش ایجاد کرد تا دم مسیحایی‌اش، احیاگر اموات و شفا دهنده امراض شد. لذا هرکسی به مقتضای جوهره وجودی خود می‌تواند به فراخور همت و تلاشش، دریافتگر فیض قدسی باشد: «فیض روح القدس از همت خود داشت مسیح / گام بردار، دم از عیسی مریم مطلب». (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۹۷)

با این نگاه همه انسان‌ها ذاتاً استعداد و قابلیت وجودی کسب فیض را دارند، فقط برای شکوفاسازی و به فعلیت رساندن آن، باید همت کنند؛ زیرا تا آن استعداد شکوفا نشود، زمین جان آدمی توانایی رویاندن و به ثمر رساندن بذره‌ای انسانی را ندارد: «همت و عزم متین از ما بیاید، هم به ما / از جناب کبریا، بذل هدایا می‌شود». (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۵۰) این بیت دقیقاً همان مثل محلی «از تو حرکت، از خدا برکت» است که به نحوی ریشه در آموزه‌های قرآنی دارد. از جمله آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (رعد: ۱۱) خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند (رعد: ۱۱) و نیز آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد. (محمد: ۷) بر این اساس آشکارترین راه رسیدن به مقصد به نظر علامه بلخی، راه افتادن و تلاش کردن است: «گر از افلاک می‌باید گذشتن / به غیر از سعی و همت نردبان نیست». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۴۰)



۲-۶. تحمل و استقامت

«بی‌تعب دامن مقصود نیاریم به کف / پای بایست در این مرحله پر خار شود». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۹۱) نالیدن از جور زمان از نظر بلخی برای مرد ننگ است. کشیدن «جور هندوستان، کیفر طاووس طلبان» بودن، یک امر طبیعی است. لذا بدون رنج و عذاب، توقع به مقصود رسیدن خردمندانه نیست. به باور بلخی رنج راه مقصود را باید تحمل کرد، در برابر ناملازمات باید ایستاد و برای رهایی راهی و برای حل مشکل چاره‌ای باید یافت یا ساخت: «بسا شرم است بر مردی که از جور زمان گرید / به وقت محنت و غم چون زنان بر سر زنان گرید». (همان، ۲۹۶)

علامه همان قدر که منفعل بودن در برابر مشکلات را مذمت می‌کند، راحت طلبی و راحت طلبان را نیز می‌کوبد: «راحت طلبا! بگسل امید سر کویش / مشنو که چنین دولت، بی‌خون جگر آید». ایشان بر اساس همین بینش معنوی، همه کائنات را در حال تحرک و تکاپو به سوی مقصود می‌داند. لذا انسان را برای تلاش تشویق می‌کند که ای انسان تو که جزوی از این کائنات هستی، سزاوار نیست برخلاف طبیعت کائنات، کسل و فشل در گوشه‌ای بنشین و فقط نظاره‌گر جنبش و تکاپوی کائنات باشی: «منظومه هستی همه آماده کارند / چون برق روانند، کسل می‌نشناسم». (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۶۵)

چنانکه حافظ می‌گفت: «دست از طلب ندارم تا کام من برآید» و در مسیر طلب و تکاپو برای رسیدن به مقصود چنان تلاش کنم که «یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید»، علامه نیز می‌گوید: «سعی بایست ترا گر به مقامی چو ذبیح / تا که پایی نرنی، چشمه زمزم مطلب». (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۹۸) البته بسیار مبرهن است که به قول سعدی «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود»، علامه هم می‌گوید: «پیدایش هر گنجی بی‌رنج میسر نیست / از اهل سخن کافی است دانستن یک نکته». (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۹۸)

از نظر ایشان آبرو، موفقیت و ترقی در زندگی انسان نیز مدیون کار و تلاش خود وی است: «ز جا برخیز جانا وقت ایثار است آگه شو / ملل را آبرو از زحمت و کار است



آگه شو». (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۷۸) ایشان در این بیت از منافع و مقاصد شخصی فراتر رفته و زبان به نصیحت گشوده که برخیز و ایثارگرانه به فکر ملت باش و برای آنان تلاش کن. لذا اگر تک‌تک افراد یک جامعه کمر همت ببندند، می‌توانند برای خود آبروی ملی و بین‌المللی کسب کنند. این مهم برای مردم ما بسیار ضروری است؛ زیرا تاکنون در اثر نامرادی‌های دولتمردان و حتی احزاب و... همواره در کاستی و بدبختی‌ها در صدر جدول جهان بوده‌ایم. ولی علامه می‌گوید این نقص اجتماعی و ملی نیز با کار و ایثار و تلاش ملی جبران‌شدنی است.

اگر تلاش را به درخت مثمری در باغ حاصل‌خیزی تشبیه کنیم، پشتکار و تلاش مداوم یا صبر و شکیبایی در برابر سختی‌های راه مقصود، به آبی می‌ماند که باید ریشه‌های آن درخت را سیراب کند. ضرورت آب برای ریشه گیاهان بر کسی پوشیده نیست. پشتکار و استقامت در راه رسیدن به هدف نیز، چنین نقشی دارد. علامه اهمیت پشتکار و استقامت را برای رسیدن به هدف، چنین به تصویر کشیده است: «نازمت ای استقامت کآخر از سرپنجه‌ات / قلب سخت یار و هم زنجیر و هم زندان شکست». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۳۰)

همان‌قدر که داشتن روحیه تلاش برای شروع حرکت لازم است، برای تداوم حرکت نیز لازم است. البته باز «امید» است که این روحیه را برای ادامه دادن راه، تقویت و سختی‌های راه را آسان و تلخی آن را به امید رسیدن به هدف، شیرین می‌کند. انسان خردمند اول همه جوانب را برای یافتن راه درست می‌سنجد، سپس اقدام می‌کند. علامه هم می‌گوید: «هان ای جوان بکوش، بیابی ره درست / گم‌کرده ره به مردم ره‌گم چه می‌کند». همان انسان خردمند وقتی راه را پیدا کرد، راهی می‌شود و به‌خوبی می‌داند که متوقف کردن تلاش در نیمه راه، زحمت‌هایش را به هدر می‌دهد و تا پیدا کردن راه جدید، باید سختی‌های جدیدی را تحمل و تجربه کند: «ثبات مرد دانا بر جفاهای فلک خندد / نه چون شاخی که با پیش آمد باد خزان گرید». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۹۶)



۳-۶. فرصت‌سازی و فرصت‌شناسی

ما انسان‌ها بسیاری از فرصت‌های خوبِ موفقیت را با امروز و فردا کردن از دست می‌دهیم. مسوِّفین (امروز و فرداگران) که کار امروز را به فردا می‌افکنند، در بیان و نگاه معصومین^(ع) مذمت شده‌اند؛ زیرا وقتی کار امروز را به فردا بیفکنیم، کار فردا زمین می‌ماند و آن فردای آمدنی هیچ‌وقت نمی‌آید. وقتی به خود می‌آییم که زمان و شرایط و همه‌چیز از دست رفته است. علامه هم می‌گوید: «دامن فرصت مده از کف، به وقت مغتنم / باز هم وقت است جبران خطایا می‌شود» (بلخی، ۱۳۸۱: ۱۵۰) «مغتنم بشمار ایام و مکن تضييع وقت / تا تو خواهی جام فردا، شیشه‌ات دوران شکست». (همان، ۲۲۹)

۴-۶. خطرپذیری

خطرپذیری برای رسیدن به مقصود، یکی از ویژگی‌های بارز مردان بزرگ و عیار است؛ زیرا هیچ مقصودی با راحت‌طلبی حاصل نمی‌شود. جناب علامه هم برای این باور است که: «کی برند آسوده‌حالان ره به دوست / یار آید از در و بام خطر». (بلخی، ۱۳۸۱: ۳۰۴) «آبرو می‌طلبی؟ رم مکن از لطمه موج / بی خطر قطره چسان لؤلؤ شهوار شود؟». (همان، ۲۹۱) کسی که غسل می‌خواهد، باید جور نیش زنبور را بپذیرد و تا کسی خطر دریا را به جان نخرد، به ماهی و مروارید مراد نمی‌رسد. علامه هم چنین نگاهی به خطر و خطرپذیری دارد:

غواص، بی خطر نه برآرد مراد خویش / دُر از دل بحور گرفتن ضرورت است. (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۰۷) ای کمال زندگانی‌ای خطر / ای حیات جاودانی‌ای خطر / داده‌ای با استقامت عاقبت / ناتوانان را توانی، ای خطر. (همان، ۳۰۵)

برآیند خطرپذیری، به خطر افتادن است و نگاه مثبت به خطر یا ناملایمات ناشی از خطرپذیری، می‌تواند مسیرهای برون‌رفت از مشکلات را فراهم کند. لذا سفارش علامه این است که ناملایمات و خطر و سوز و شرر را به چشم سود و ثمر ببینید. «هر سوز، کمالی شمر و هر ثمری سوز». (بلخی، ۱۳۸۱: ۹۲) «بلخی چه باک بر تو ز زندان و تیغ و دار / گر قرب یار و مقصد اعلایت آرزوست». (همان، ۲۳۲)



۵-۶. مبارزه با خرافه تقدیر

یکی از مفکوره‌هایی که بلای جان اندیشه تلاش و تکاپو می‌شود، قرائت نادرست و برداشت اشتباه از آموزه قضا و قدر است. هرچند ممکن است این برداشت اشتباه، باعث ایجاد و تقویت امید در انسان شود؛ اما امید بدون تلاش در راه رسیدن به مقصد، خیال‌پردازی و آرزوی محالی بیش نیست. خداوند نیز تغییر سرنوشت ما را به دست خود ما رقم خوردنی می‌داند و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱) و «خدا وقتی نعمتی از نعمت‌هایش را به بندگان ارزانی می‌دارد که آن‌ها خود را مهیای دریافت آن کنند.» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۳) جناب علامه نیز گویی بر اساس محتوای همین بخش از آیه قرآن می‌سراید: «نوش کن باده و تغییر به اوضاع بده / منتظر چند نشینی که زمانی آید؟». (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۹۴) به نظر ایشان منتظر زمان و اوضاع بودن یا توقع فراهم کردن شرایط از دیگران و حتی خدا و قضا و قدر داشتن، امر بسیار مذموم است. لذا با نگاه ژرف و اندیشه کلامی عالمانه‌اش، بر این قرائت و برداشت از تقدیر، می‌تازد. حتی پایبند صددرصدی به تقدیر را افسانه می‌داند و به نظر او نشستن و همه‌چیز را به عهده خدا گذاشتن، نوعی تهمت بر خداوند و قصه‌ای برای خواب رفتن ما است. لذا با نگاهی به آموزه‌های قرآن و نقش دعا و عمل و تلاش انسان، از تأثیر تلاش و کوشش و اثر آن می‌گوید: یک قدم کوتاه نمی‌گردد ره این کاروان / تا به غفلتگاه ما افسانه تقدیر هست / تهمت سنگین دلی این قدر بر جانان مبند / در فضا چون ناله‌ای جولان کند، تأثیر هست. (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۳۵) تقدیر و قضا بر ماست افسانه خواب‌آور / با سعی و عمل همت بر ترک فسون باید. (همان، ۲۹۵)

نتیجه‌گیری

هدفمندی اقتضای معناداری حیات بشر و راه رسیدن به هدف، «تلاش» و پشتکار است؛ اما پیچ و خم‌های زندگی، گاهی توان تلاش را از انسان می‌گیرد. در این صورت «امید» است که روحیه آدمی را برای تحمل رنج مسیر هدف، قوی می‌کند. البته



نقش امید، تنها ایجاد انگیزه برای تلاش است که اگر این تلاش در پی امید نیاید، امید به آرزوی بیهوده می ماند که نوعی حماقت است. علامه بلخی به عنوان انسانی که از متن جامعه افغانستانی برخاست، اهداف کلان اجتماعی و سیاسی داشت و در مسیر آن ها، از هیچ تلاشی دریغ نکرد. امروزه شخصیت خستگی ناپذیر آن مرد می تواند الگوی خوبی برای ما و پندهای سیاسی و اجتماعی اش، می تواند چراغ راه ما باشد. در این مقاله دو مفهوم «امید» و «تلاش» در اشعار و اندیشه ایشان و مبتنی بر آیات قرآن تحلیل شد که برآیندش را می توان این گونه اعلام کرد: مردم ما هرچند از هر لحاظ مخصوصا از لحاظ فرهنگی و اقتصادی در شرایط بدی هستند؛ اما طبق نظر علامه با امید و تلاش می شود از هر بن بست عبور کرد و برای هر مشکلی چاره ای ساخت. بنابراین بر نخبگان جامعه است که با استفاده از استعداد های موجود، در پی تغییر سرنوشت جمعی خود باشند. اگر به اندازه کافی تلاش کنیم، امید مردم ما برای رسیدن به آینده روشن محقق خواهد شد. علامه هم با استفاده از آموزه های قرآنی، روی این اصل تأکید دارد که باید با همت و تلاش خود، استعداد های خود را شکوفا و ظرفیت دریافت فیض الهی و کمالات و ترقی دلخواه را در خود ایجاد کنیم؛ چه اینکه «فیض روح القدس از همت خود داشت مسیح / گام بردار، دم از عیسی مریم مطلب».

فهرست منابع

قرآن کریم
 نهج البلاغه

۱. اکرم عثمان، (۱۳۸۸ش)، کوچه ما، تهران: عرفان.
۲. بلخی، سید اسماعیل، (۱۳۸۱ش)، دیوان اشعار، (به کوشش سید حیدر علوی نژاد و سید محمود هاشمی)، مشهد: نشر سنبله.
۳. بیات، عبدالرسول و همکاران، (۱۳۸۶)، فرهنگ واژه‌ها: درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر، قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
۴. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷ش)، نسبت دین و دنیا، قم: اسراء.
۵. حافظ شیرازی، خواجه محمد، دیوان حافظ، نسخه دیجیتالی.
۶. سعادت ملوک تابش، (۱۳۹۲ش)، شهید بلخی و اندیشه‌هایش، هرات: المهدی-مهر حبیب.
۷. سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله، گلستان سعدی، نسخه دیجیتالی.
۸. مولوی بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، نسخه دیجیتالی.